

## **Fiqhi (Jurisprudential) Principles on the Law of Inadmissibility of Withdrawal of Judgement\***

### **Hamdallah Soleimani Sardo**

PhD. Student, Jurisprudence and Law, Jiroft Branch, Islamic Azad University, Jiroft, Iran (**Corresponding Author**). hamdollahsoleimani۱۳۴۰@gmail.com

### **Ruhollah Afzali Group**

Assistant Professor, Faculty of Literature and Humanities, Jiroft Branch, Islamic Azad University, Jiroft, Iran. afzaligorooh@yahoo.com

### **Meisam taram**

Assistant Professor, Faculty of Theology and Islamic Studies, Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran. taram@uk.ac.ir

### **Abstract**

The purpose of the present study is to review the (Fiqhi) jurisprudential principles regarding the law of inadmissibility of withdrawal of judgement. The method of study is descriptive-analytic and the results indicate that the law of inadmissibility of withdrawal of judgement existed in Islamic jurisprudence; however, it has not been regularized yet. By delving into the issues of Islamic jurisprudence it is revealed that the only law that is compatible with this civil law is the law of inadmissibility of withdrawal of judgement. Upon this rule, after a judge of religion or Mojtabah whether he is absolute or relative or a judge permitted by Vali-e Faqih (Guardian Jui) issued his decision whether it is essential or formal, he does not have a right to change or nullify or reform it except in cases that the religious texts have allowed.

**Keywords:** Law of Inadmissibility of the Withdrawal of Judgement, End of Judgement, Judgement, Judge, Jurisprudential Principles.

## مطالعات فقهی و فلسفی (دوره ۱۲، شماره ۳، پیاپی ۴۷، ۱۴۰۰)

### مبانی فقهی قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی<sup>□</sup>

حمدا لله سلیمانی ساردو

دانشجوی دکتری، فقه و حقوق، واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی، جیرفت، ایران (نویسنده مسئول).

hamdollahsoleimani۱۳۴۵@gmail.com

روح الله افضلی گروه

استادیار، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی، جیرفت، ایران. afzaligorooh@yahoo.com

میشم تارم

استادیار، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه باهنر کرمان، کرمان، ایران. taram@uk.ac.ir

### چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی مبانی فقهی قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی است. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده و نتایج حاکی از آن است که قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی در فقه اسلامی هم وجود داشته، لکن تاکنون مبادرت به قاعده‌سازی در این خصوص نشده است و با تفحص در مسائل فقه اسلامی تنها موضوعی که قابل انطباق با این قاعده رومی می‌باشد، قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی است که به موجب آن هرگاه قاضی شرع و یا قاضی مجتهد اعم از مطلق و یا متجزی و یا قاضی مأذون از قبل ولی فقیه از صدور حکم اعم از ماهوی و یا شکلی فراغت حاصل نمود، حق رجوع مجدد به آن و ابطال و یا اصلاح آن را ندارد، مگر در مواردی که نصوص و متون شرعی اجازه داده باشد.

**کلیدواژه‌ها:** قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی، فراغ دادرسی، حکم قضایی، قاضی، قواعد فقهی.

## ۱- مقدمه

قاعده عدم جواز رجوع از حکم، از قواعد فقهی بوده و دارای منابع و ادله فقهی است. براساس پیشینه بزرگان فقه، هر قاعده فقهی عبارت است از یک قاعده کلی فقهی که به صورت حکم شرعی و قابل انطباق بر جزئیات می‌باشد و قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی هم مانند سایر قواعد فقهی حکمی کلی شرعی است که بر روابط مکلفین حاکم بوده و احکام جزئی را هم در بر می‌گیرد.

## ۲- مسئله پژوهش

قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی دارای منابع معتبر فقهی و اسلامی بوده که از آن منابع و ادله نشأت گرفته است. با مراجعه به کتاب و سنت، آیات متعدد و احادیث شریفی وجود دارد که متضمن محتوای قاعده مذکور است. برای مثال روایت و مقبوله عمر بن حنظله و حدیث شریف ابی خدیجه می‌تواند مبنای فقهی آن باشد. همچنین با مراجعه به عقل سلیم و اجماع و سیره شرعی، این امر نیز ثابت می‌شود که قاضی با صدور حکم و فراغت از انجام و اتیان عمل عبادی قضا، حق رجوع از آن را ندارد و اساساً ابطال و عدول و اعلام بطلان حکم قضایی مستلزم وجود اسباب و جهاتی است که باید شرع انور اسلام آن‌ها را تجویز نموده باشد. از طرفی عده‌ای از محققین اسلامی اشعار داشته‌اند که این قاعده مبتنی بر نظریه اجزاء در اصول فقه است. با کمی دقت به این نتیجه می‌رسیم که اجزاء در عبادات و معاملات و احکام به صورت یکپارچه می‌تواند جاری و ساری گردد و یکی از احکام اسلامی امر شریف قضا است که مبتنی بر نظریه اجزاء در اصول می‌باشد.

## ۳- اهداف پژوهش

پژوهش حاضر به بررسی منابع و ادله قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی اعم از آیات، روایات، اجماع، عقل، سیره عقلا، عرف و عادت قضات در طول تاریخ قضاوت اسلامی پرداخته است. بدو این قاعده را نوعی از قواعد فقه سیاسی و یا حقوق عمومی می‌دانیم که رعایت آن بر همه افراد جامعه حکومت اسلامی در روابط قضات الزام‌آور می‌باشد و قضات عدلیه موظف به اجرای آن هستند و حق تراضی با اصحاب دعوا برای عدم اجرای آن را ندارند. این قاعده تحت عنوان قاعده عدم جواز الرجوع عن الحكم المقضیه الا ما استثنی منه نام‌گذاری است.

## ۴- نوآوری پژوهش

با تحقیق و تتبع در کتب فقهی و حقوقی مشخص می‌شود که در هیچ کتابی عدم جواز رجوع از حکم، به صورت قاعده‌مند و ساختاری مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است. تحقیق حاضر حول محور مبانی و ادله قاعده مذکور که به صورت پراکنده در کلام فقها و کتب روایی ذکر شده است، اقدام به جمع‌آوری و تطبیق ادله این مهم نموده است.

## ۵- مفاهیم پژوهش

در مباحث فقه اسلامی از جمله فقه القضاء، اصطلاح رجوع از حکم و یا رجوع از قضا وجود دارد که می‌تواند تا حدی مطابق با قاعده فراغ دادرس باشد، زیرا در فقه حاکم یا قاضی منصوب از قبل امام، حق رجوع از حکم صادره را به جز در

موارد استثنایی ندارد (مرتضوی لنگرودی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۸۱). در تعریف قاعده فراغ دادرسی یا عدم جواز رجوع از حکم قضایی گفته شده که قاضی به محض فراغت از امر دادرسی حق رجوع از حکم و یا ابطال آن را ندارد. البته فقها مبنای این قاعده را نفوذ و انفاذ حکم قضایی قاضی واجد شرایط و عدم امکان رجوع از حکم دانسته‌اند، زیرا قطع دادرسی دادرسی موجب قطع دست دادرسی است (متین دفتری، ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۴۲۶). فقها معتقدند که از جمله مبانی فقهی قاعده مذکور مسئله اجزاء در احکام، اصله الصحه احکام و لزوم احکام می‌باشد.

بنابراین، عدم جواز رجوع از حکم قضایی یکی از قواعد فقهی فقه حکومتی است، زیرا پس از تشکیل حکومت اسلامی اجرای این قاعده برای کلیه قضات محاکم عدلیه لازم الرعایه است و چون در رأس حکومت علی‌القاعده ولی فقیه جامع‌الشرایط مطلع به مقتضیات سیاسی و اجتماعی می‌باشد، لذا، قضات مجتهد نیز مکلف به تبعیت از فقیه زمان هستند و باید قاعده را رعایت نمایند.

رجوع در لغت به معنای بازگشت از کاری و یا جایی و اصطلاح رجوع از حکم قضایی عبارت است از اینکه قاضی از حکم قضاوت شده قطعی یا غیرقطعی عدول کند و نسبت به نقض حکم و یا لغو آن اقدام و مبادرت به صدور حکم جدیدی بنماید که منطبق با ادله جدید باشد. در مقام شک و تردید در رجوع و عدم رجوع از حکم قضایی، با فرض عدم دلیل، اصل بر عدم رجوع، جاری است و در رجوع از حکم باید به قدر متیقن اکتفاء کرد. همچنین منظور از حکم، حکم ماهوی و یا شکلی است؛ ممکن است قاضی در اثر رسیدگی‌ها مبادرت به اتخاذ تصمیم ماهوی نماید که حسب مورد حکم بر له و یا علیه و یا بی‌حقی صادر نماید و یا ممکن است با توجه به قانون آیین دادرسی کیفری و یا مدنی تصمیمات شکلی قضایی مانند قرار تأمین دلیل، قرار تأمین خواسته، ارجاع امر به کارشناس رسمی و یا دستورات قضایی صادر نماید. در هر حال قاعده عدم جواز رجوع شامل هر دو مورد می‌شود. این قاعده مترادف قاعده فراغ دادرسی در حقوق موضوعه است. بدیهی است رعایت قاعده ضامن استحکام و قطعیت احکام می‌باشد و این امر سبب بهینه شدن اعتبار احکام می‌شود. لازم به ذکر است هر حکم شرعی یا حقوقی که بر موارد متعدد و جزئی قابل انطباق باشد، قاعده نامیده می‌شود.

## ۶- مدارک و منابع فقهی قاعده

حال این سوال پیش می‌آید که آیا قاعده دارای منابع فقهی و ادله اسلامی می‌باشد یا خیر. با تتبع و تفحص در منابع فقهی، روایی و آیات کلام‌الله مجید بعضی از فقها و حقوق‌دانان برای آن منابعی جستجو و ارائه کرده‌اند و در این پژوهش به پیروی از آنان به بحث و بررسی پیرامون منابع آن با تفصیل و شرح بیشتر پرداخته می‌شود.

این قاعده دارای مدارک و منابع فقهی همچون سایر قواعد فقهی است که در زمان غیبت امام عصر(عج) با اتکاء به آیات شریفه متعدده، اخبار متواتره و سنت، اجماعات فقهی، عقل سلیم و سیره عقلا، قابل اثبات است. این قاعده از قواعد اصطیادی فقهی و عمومی بوده و هرچند که در کتب قواعد فقهیه قدما نیامده است، اما در مباحث فقه‌القضا به صورت پراکنده مورد بحث و بررسی قرار گرفته و موارد جواز رجوع از حکم فهرست‌وار آمده است.

### ۶-۱. کتاب

در خصوص مدارک و منابع قاعده فقهی عدم جواز رجوع از حکم قضایی می‌توان به آیات متعددی استشهاد کرد که در ادامه بیان می‌گردد.

### ۶-۱-۱- آیه ۲۸۶ سوره بقره

بر طبق دیدگاه محققین و به موجب این آیه، مسلم به خاطر خطا مواخذه نمی‌شود یا به عبارتی مسلم مأخوذ به خطا نیست (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۷۲۰).

متن آیه چنین است: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَانَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرَارًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَيَّ لِلَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا لَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (بقره، ۲۸۶)، «خداوند هر کس را جز به اندازه توان و طاقتش تکلیف نمی‌کند، آنچه از خوبی کسب کرده به سود اوست و آنچه از بدی به دست آورده، به زیان اوست (مومنان می‌گویند) پروردگارا، اگر ما فراموش کردیم یا خطا کردیم، بر ما مگیر؛ پروردگارا، تکلیف سخت و سنگینی بر دوش ما مگذار، همانگونه که بر دوش کسانی که پیش از ما بودند قرار دادی، پروردگارا، آنچه ما طاقت تحمل آن را نداریم، بر دوش ما مَنه و از ما درگذر و ما را بیمارز و مورد رحمت خویش قرارمان ده. تویی مولا و سرپرست ما، پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان» (رسولی محلاتی، ۱۳۹۲، ص ۹۶). در شأن نزول آیه آمده که این آیه بر طبق فرمایش امام صادق(ع) در شبی که پیامبر(ص) به سدره المنتهی رسید، نازل شد و آیه متضمن مشاهدات پیامبر(ص) در آن شب است که به آسمانها سفر کرد. پیامبر(ص) می‌فرماید: «به سدره‌المنتهی رسیدم که برگی از آن بر امتی سایه می‌انداخت و من نسبت به مقام پروردگارم مانند فاصله دو قوس یا کم‌تر قرار گرفتم». پیامبر(ص) می‌فرماید: «خداوند برای من این قسمت آیه را خواند «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ...» و من عرض کردم: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَانَا»، که خداوند فرمود: «تو را مواخذه نمی‌کنم». عرض کردم: «رَبَّنَا لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَيَّ لِلَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا»، که خداوند فرمود: «به تو تحمیل نمی‌کنم». باز پیامبر(ص) به خدا عرض می‌کند: «رَبَّنَا وَلَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا لَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»، «پروردگارا، آنچه که در طاقت ما نیست را بر ما تحمیل مکن، از ما درگذر، گناهان ما را بیمارز و بر ما رحم نما که تو یاری دهنده و کارساز ما هستی، پس، ما را بر گروه کافران یاری ده». پس، خداوند فرمود: «آن را به تو و امت تو اعطاء کردم». امام صادق(ع) فرمود: «خداوند متعال هیچ پیامبری را مانند حضرت محمد(ص) گرامی نداشته، وقتی که برای امتش این خصال را درخواست نمود، همه آنها را به او عطاء کرد» (قمی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۷۵).

آنچه که از این آیه در موضوع بحث پژوهش حاضر قابل استفاده و استناد می‌باشد، از ابتدای آیه تا عبارت «أَوْ أَخْطَانَا» می‌باشد که باید بررسی شود که بر موضوع دلالت دارد یا خیر؟ مفهوم این قسمت از آیه این است که خداوند بندگان خود را به دلیل آن اعمالی که مرتکب شده‌اند، هرگاه از روی نسیان و جهل و نادانی بوده یا در اثر وقوع خطا انجام داده باشد، نسبت به اعمال گذشته مواخذه نمی‌فرماید و این امر را از باب قاعده امتنان بر امت محمد(ص) می‌بخشد و از خطای آنان چشم‌پوشی می‌کند و درمی‌گذرد.

به نظر می‌رسد با توجه به اینکه آیه بر عدم مواخذه فردی که در صورت ارتکاب فعل دچار نسیان و خطا شده باشد، دلالت دارد، همین طور در صورت ارتکاب خطا و اشتباه در صدور حکم قضایی مأخوذ نمی‌باشد و این امر مبین اجزاء حکم و عدم امکان تغییر آن است و احکام قبل قابل رجوع نمی‌باشند، اما خسارت محکوم باید داده شود.

## ۶-۱-۲- آیه ۵۹ سوره نساء

بعضی از آیات قرآن هستند که دلالت بر نقض حکم از سوی قاضی صادرکننده رأی ندارند و این به منزله این است که قاضی پس از صدور حکم حق رجوع از آن را ندارد. برای مثال فقها به آیه ۵۹ سوره نساء اشاره کرده‌اند که به شرح ذیل می‌باشد: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ و الرسول ان کتتم تومنون بالله و الیوم الآخر» (سوره، ۵۹)، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا

و زهاداران خود را، پس، اگر در چیزی با یکدیگر اختلاف پیدا کردید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید که این برای شما بهتر و سرانجامش نیکوتر است». این آیه بر این دلالت دارد که نقض حکم توسط حاکم حرام است. نحوه دلالت آیه بر حرمت نقض حکم توسط حاکم به این صورت است که همان طور که پیروی و تبعیت از حکم و وجوب تمکین از آن برای اصحاب دعوا و اشخاص ثالث لازم است، به همان نحو حاکم به عنوان شخص ثالث، وجوب بر رعایت مفاد حکم بر او واجب بوده و حق نقض آن و تمرد از مفاد آن را ندارد و وجوب دادرسی و پذیرش نتیجه آن و لزوم پیروی از حکم صادره را ثابت می‌کند. همچنین آیه بر تبعیت از حکم و تحریم نقض آن دلالت دارد، زیرا با پذیرفتن قضاوت قاضی به نیابت از پیامبر، نقض حکم او نیز حرام خواهد بود. با مراجعه به تفاسیر قرآن کریم مشخص می‌شود که خداوند امر به اطاعت از رسول و اولی الامر نموده است که منظور از اولی الامر، ائمه اطهار(ع) می‌باشند و خداوند امر نموده که هرگاه در چیزی اختلاف و کشمکش دارید، پس آن را نزد خداوند و رسول او نهایتاً نزد اولی الامر مطرح کنید، زیرا هر حکمی که آنان صادر نمایند، رعایت آن واجب و مخالفت و تمرد از آن گناه و حتی در حد شرک بالله می‌باشد.

طبق آیه شریفه مورد بحث، اطاعت از اولی الامر واجب است. این اطاعت در زمان حضور با رعایت اوامر و نواهی آن امام معصوم تحقق می‌یابد و در زمان غیبت با پیروی از فقیه جامع‌الشرایط که از طرف امامان معصوم(ع) نصب شده است. همان‌گونه که در زمان حضور، اگر کسی را به عنوان فرمانده نظامی تعیین می‌فرمودند اطاعت از او بر همگان واجب بود، در زمان غیبت نیز ولی فقیه از جانب حضرات معصومین(ع) دارای نیابت عام هستند. لذا، اطاعت از ایشان در همه امور واجب است، حتی مسائل قضایی و احکامی که ایشان در رفع تنازع بین مردم صادر می‌نمایند بر همگان واجب است و حق سرپیچی از رأی قضایی را ندارند و چنانچه حکم پیامبر(ص)، ائمه اطهار(ع) و نواب خاص و نواب عام و قضات مجتهد جامع‌الشرایط را رد کنند، مثل این است که حکم الله را رد نموده‌اند و رد حکم الله در حد شرک به خدا است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۹).. از توجه در این آیه مشخص می‌شود که با صدور حکم قضایی از جانب رسول(ص)، امام معصوم(ع) و نمایندگان آنان بر آحاد ملت واجب است که از آن تبعیت نمایند و حق سرپیچی ندارند. بنابراین، از توجه و امعان نظر در فعل امر اطیعوا که ظهور در وجوب اطاعت از امر و قضاوت رسول(ص) و جانشینان او و احکام صادره، مشخص می‌شود که این قسمت از آیه بر این نکته دلالت دارد که حاکم نمی‌تواند حتی حکم خود را هم نقض کند (کریمی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۷). البته این حکم در امور سیاسی و حکومتی بیشتر تجلی پیدا می‌کند. اما در خصوص احکام صادره قضایی توسط نواب نیز اصل بر قطعیت آنها و عدم رجوع از حکم توسط قضات است، مگر اینکه به موجب روایات و احادیث معصومین(ع) بر حکمیت آیه تخصیص وارد و نتیجتاً در موارد حدوث اشتباه و خطا در رأی و حکم از سوی قاضی قابل رجوع و نقض باشد که بیشتر به صورت اعاده ترافع شکل می‌گیرد. لذا، مرجعیت اولی الامر در حل تنازع، ناظر به احکام فقهی و حقوقی است.

### ۶-۱-۳- آیه ۶۵ سوره نساء

آیه دیگر که از سوی پژوهشگران اعلام شده که دلالت بر حرمت نقض حکم از سوی قاضی دادگاه یا قاضی دیگر دارد و به طور ضمنی دلالت بر حاکمیت قاعده عدم جواز رجوع از حکم می‌کند، آیه ۶۵ سوره نساء است. «فَلَا وَرُبَّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحْكَمُوا فِيمَا سَجَرَ بَيْنَهُمْ بِهِمْ لَأِيْجِدُوا فِيْ اَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا»، «ولی نه! (اینگونه نیست)، به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه در کشمکش‌ها و اختلافی که میان خود دارند، تو را به داوری

طلبند، سپس از داوری و حکمی که کرده‌ای در دل‌های خود احساس ناراحتی نکنند و به طور کامل و بی‌چون و چرا تسلیم داوری تو باشند».

آیه بر این نکته دلالت دارد که چون پیامبر(ص)، امام معصوم(ع) و اولی الامر بر مبنای شریعت اسلام قضاوت می‌کنند و قضاوتشان بر مبنای لوح محفوظ نمی‌باشد، هرچند می‌توانند این کار را هم بکنند، چون علم ولایت بر لوح محفوظ دارند، بنابراین، مأمور به انجام قضاوت بر طبق قواعد فقهی و شریعت هستند، لذا، مطابق با قاعده «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر مدعی» در محکمه باید بی‌بینه بیاورد و منکر نیز سوگند بخورد و خود پیامبر(ص) می‌فرماید: «در میان مردم به استناد بی‌بینه و سوگند قضاوت می‌کنم» (محمدی ری شهری، ۱۳۶۳، ص ۸۸).

در رابطه با حرمت نقض حکم قاضی آیت‌الله جوادی آملی می‌فرماید: «با آن که حکم قاضی واقع را تغییر نمی‌دهد و با آن نقل و انتقال حقیقی مال صورت نمی‌گیرد، فرد محکوم‌علیه که می‌داند حق با اوست و مدعی با شواهد دروغین حکم را به نفع خود برگردانده و قاضی را به اشتباه انداخته است، نمی‌تواند حکم قاضی را نقض کند و عمل نکردن بر طبق حکم قاضی نیز برایش جایز نیست، زیرا هرج و مرج پیش می‌آید. البته اگر قاضی دیگری به شکل یقین به اشتباه قاضی اول پی ببرد یا خود قاضی اشتباه خویش را دریابد، می‌تواند حکم اول را نقض کند» (همان، ص ۴۰۰؛ حبیبی، ۱۳۸۴، ص ۵۸ - ۶۸).

در زمان حاضر چون قضات مأذون از قبَل ولی فقیه هستند، پس از مشروعیت برخوردارند و تابع نصب و شرایط مندرج در قوانین می‌باشند که آن قوانین به تایید ولی فقیه رسیده است. لذا، اصل بر عدم امکان نقض حکم و رجوع حاکم از حکم خودش است. بنابراین، مبنای مشروعیت حکم قاضی بر طبق مصلحت سلوکیه بوده و حکم حاکم به طور ظاهری نافذ است، نه به طور واقعی و ماهیت واقعیت را هم تغییر نمی‌دهد. لذا، قاضی پس از صدور حکم از باب اینکه نقض حکم خود حرام می‌باشد، حق تغییر و نقض آن را ندارد. بنابراین، قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی بر روند دادرسی و صدور حکم قضایی حکومت می‌کند، مگر اینکه قاضی خودش پی به وقوع اشتباه و خطا ببرد یا با احراز فسق شهود و یا رجوع شهود مقدمات رجوع قاضی از حکم فراهم بیاید که در این صورت امر دادرسی در قالب اعاده ترافع ادامه می‌یابد. این آیه نیز دلالت بر پذیرش حکم حاکم و حرمت نقض آن توسط طرفین دعوا و به طریق اولی خود حاکم دارد، یعنی همان‌طور که اصحاب دعوا حق اعتراض و تمرد در برابر حکم حاکم را ندارند، به طریق اولی حاکم شرع نیز باید از مفاد حکم تبعیت کند و آن را محترم بشمارد و از رأی رجوع نکند (محمدی ری شهری، ۱۳۶۳، ص ۸۹).

## ۶-۱-۴- آیه ۳۶ سوره احزاب

آیه دیگری که بر حاکمیت قاعده فقهی عدم جواز رجوع از حکم در قلب نقض رأی دلالت دارد، آیه ۳۶ سوره احزاب است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا».

از این آیه چنین استفاده‌ای در جهت عدم جواز رجوع از حکم توسط قاضی می‌شود که اگر خدا و رسول او نسبت به امری قضاوت نمایند، هیچ مومن و مومنه‌ای حق ندارد برخلاف آنچه قضاوت شد، قضاوت نماید. بنابراین، امر قضاوت شده یک اصل ثابت و غیرقابل تغییر است. حال این اعتبار مطلق حکم قضاوت شده در این زمان برای قاضی صادرکننده رأی هم به طریق اولی وجود دارد. وقتی که قضات دیگر حق تغییر مفاد رأی را که طبق شریعت مورد قضاوت شده باشد، ندارند، مسلماً خود قاضی هم نمی‌تواند با رجوع از رأی، موجب سردرگمی اصحاب دعوا شود. لذا، به این صورت با استدلال بالا ثابت می‌شود که آیه در مقام اثبات قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی هم می‌تواند باشد. نکته‌ای که قابل توجه است اینکه عدم جواز رجوع از حکم قضایی معمولاً و عرفاً ناظر به قاضی صادرکننده رأی است و در صورت فوت قاضی، دیگر

رجوعی از سوی قاضی صادرکننده انجام نمی‌شود، اما اگر قرار است که عدم جواز رجوع از حکم قضایی توسط محکمه انجام گردد، در این صورت رجوع از حکم، ناظر به قاضی صادرکننده و یا قاضی جانشین می‌باشد. به نظر می‌رسد بهتر این باشد که عدم جواز رجوع، ناظر به محکمه بوده و بایستی به این صورت بیان کرد که دادگاه حق رجوع از حکم صادره و حق اصلاح و عدول از آن را ندارد، مگر در موارد قانونی و استثنائات پیش‌بینی شده که از این حق برخوردار است. نکته دیگر اینکه رجوع از حکم محکمه از حقوق اصحاب دعوا نیست، بلکه از حقوق محکمه است، زیرا حاکم با داشتن حق رجوع می‌خواهد اشتباهات قضایی خود را جبران کند تا بار سنگین ناشی از آن‌ها او را در دوران حیات رنج ندهد. علاوه بر آن رجوع از حکم برای دادگاه تکلیفی هم می‌باشد که هرگاه متوجه شد رأی برخلاف شرع است، با رجوع از آن، آن را اصلاح یا نقض و حکم صحیح را صادر می‌نماید.

پژوهش حاضر از این آیه در جهت لازم الاجرا و واجد اعتبار بودن حکم قضایی شرع استفاده کرده و معتقد است همان‌طور که حکم و داوری پیامبر(ص) لازم الاجرا بوده و هیچ کس حق رد آن را نداشته است، همین‌طور حکم قضایی جانشینان وی را کسی نمی‌تواند لغو کند و به این دلیل ثابت می‌شود که رأی حاکم از سوی خودش و غیره قابل نقض، ولو از طریق رجوع از حکم نمی‌باشد.

## ۶-۲- احادیث و روایات

یکی دیگر از منابع و ادله شرعی قاعده فقهی عدم جواز رجوع از حکم قضایی که توسط حقوق‌دانان و فقها بیان شده است، احادیث و روایات اهل بیت(ع) هستند. هرچند این احادیث صراحت کامل بر جواز رجوع یا عدم جواز رجوع از حکم قضایی توسط قاضی را ندارند، لکن به طور مطلق بیان کرده‌اند که احکام قضایی صادره از جانب رسول الله و امامان معصوم(ع) و اولی الامر و جانشینان بر حق آنان چنانچه مطابق شریعت باشند، در حکم الله است و اگر کسانی اعم از اصحاب دعوا و مردم عادی آن‌ها را قبول نداشته باشند و از آن‌ها سرپیچی نمایند، مثل این است که حکم خدا را کنار گذاشته‌اند و هر کس از حکم خداوند نیز سرپیچی کند، در حد شرک به خدا قرار دارد. فقها برای اثبات قاعده عدم رجوع از حکم به بعضی از روایات استناد نموده‌اند که به شرح ذیل بیان می‌گردند.

مهم‌ترین روایت در این زمینه روایت مقبوله عمر بن حنظله است. متن روایت به این شرح است: «عن عمر بن حنظله عن ابي عبدالله(ع) فی حدیث طویل عن رجلین من اصحابنا بینهما منازعه فی دین او میراث قال: ینظران الی من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً، فانی قد جعلته علیکم حاکماً، فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله و علینا ردّ و الرادّ علینا الرادّ علی الله و هو حدّ الشرک بالله» (کلینی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۶). عمر بن حنظله از امام صادق(ع) درباره دو تا از اصحاب هم مذهب در مورد دین و ارث که اختلاف دارند، پرسید. حضرت فرمود: متوجه شوند به یکی از شماها که حدیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌داند و به حکمیت او راضی شوند که او را حاکم شما مقرر ساختم و اگر طبق حکم ما قضاوت کند و کسی که حکم به ضرر اوست نپذیرد، همانا حکم ما را سبک شمرده و ما را رد کرده و هر کس ما را رد نماید، خدا را رد کرده و این خود در مرز شرک است». بنابراین، تمرّد از حکم قاضی و عدم اجرای آن و قائل شدن به تغییر و نقض مفاد آن به منزله بی‌اعتنایی و استخفاف حکم الله و ممنوع است. لذا، اصحاب دعوا، دادرسان و سایر قضات محاکم مکلف به اعتبار حکم هستند، مگر دلیل خاصی موجبات بی‌اعتباری آن را ایجاد کند و حدوث شک بعد از یقین سابق بر صحّت مفاد رأی، موجب حکومت قاعده استصحاب است، نتیجتاً لزوم بقای حکم قضایی است.

بنابراین، سرپیچی از دستور قاضی و اجرا نکردن فرمان او به منزله بی‌اعتنایی به حکم خدا و اکیداً ممنوع است. اصحاب دعوا و سایر دادرسان باید مفاد حکم را محترم بشمارند، مگر وقتی که به موجب دلیل خاص نقض آن پیش‌بینی شده باشد (کاتوزیان، ۱۳۴۴، ص ۲۷۲).

الامام الصادق(ع): «ما رأیت علیاً قاضی قضاءً الا وجدت له أصلاً فی السنه و کان علی(ع) یقول: لو اختصم الی رجُلان فقضیت بینهما ثم مکنا أحوالاً کثیره ثم آتیانی فی ذلک الأمر لَقضیت بینهما قضاءً واحداً، لأنَّ القضاء لا یحول و لا یزول ابداً» (محمدی ری شهری، ۱۳۶۳، ص ۴۹۴)، «امام صادق(ع) می‌فرمایند: ندیدم علی(ع) قضاوتی کرده باشد، جز اینکه در سنت اصل و ریشه‌ای برای قضاوت او یافتیم. علی(ع) می‌فرمود: اگر دو نفر برای قضاوت نزد من بیایند و میان آن‌ها داوری کنم، سپس سالیان درازی بگذرد و دوباره همان دعوا را نزد من بیاورند، هر آینه میان ایشان یک حکم صادر می‌کنم، زیرا حکم هیچ‌گاه تغییر و زوال نمی‌پذیرد».

این حدیث دلالت دارد که حکم قاضی آن‌چنان باید از استدلال و استناد فقهی و قانونی برخوردار باشد که نیاز به تغییر و تبدیل آن نباشد و اگر صد سال مثلاً همان پرونده نزد او مطرح شود، همان حکم قبلی را بدهد که این امر حاکی از صلابت حکم و استحکام آن است و در نتیجه تأییدی بر حاکمیت قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی توسط حاکم است. امام علی(ع) می‌فرمایند: «فی کتبه لمحمد بن ابی بکر: لا تقض فی أمر واحد بقضائین مختلفین فیختلف أمرک و تزیغ عن الحق» (همان، ص ۴۹۲)، «امام علی(ع) در نامه خود به محمد ابن ابی بکر نوشت: در یک موضوع دو حکم متفاوت صادر مکن، زیرا کارت پریشان می‌گردد و از حق منحرف می‌شوی». از این حدیث نیز مسئله عدم عدول و رجوع از حکم و صدور حکم مغایر با حکم سابق استنباط می‌شود که شدیداً توسط امام(ع) نهی شده و این روایت دلالت بر قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی دارد.

«حدَّثنا محمد ابن احمد بن یحیی العطا قال حدثنا سعد بن عبدالله عن یعقوب بن یزید عن حماد بن عیسی عن حویر بن عبدالله عن ابی عبدالله(ع) قال رسول الله(ص): «رفع عن امتی تسعه اشیاء الخطاء و النسیان و ما اکرهوا علیه و ما لایعلمون و ما لایطیقون و ما اضطروا الیه و الحسد و الطیره و التفکر فی الوسوسه فی الخلق ما لم ینطق بشفتیه»، «از امت من آثار یا مواخذه نه چیز برداشته شده است: اشتباه، فراموشی، آنچه به آن اکراه شده‌اند، آنچه را نمی‌دانند، آنچه توانش را ندارند، آنچه به آن مضطر شده‌اند، حسد، فال بد زدن و اندیشه و وسوسه در مردم کردن مادامی که به زبان جاری نشود». بنابراین، وقتی حضرت می‌فرمایند: «رفع عن امتی ... ما لایعلمون»، معنایش این است که هرگاه مکلف پس از فحص و جستجو از منابع حکم مایوس شد و به حکمی دست نیافت، شارع حکم تکلیفی را از او برداشته است.

از طرفی حدیث سعه منقول از پیامبر(ص) به این مضمون که «الأنس فی سعه فیما لایعلمون»، متضمن این است که هرگاه مردم علم به تکلیف پیدا نمایند، آزاد هستند. محمدجعفر جعفری لنگرودی در جلد دوم کتاب *دایره المعارف علوم اسلامی* خود یکی از ادله عدم جواز رجوع قاضی از حکم را حدیث رفع می‌داند، اما نحوه دلالت آن را بر این قاعده بیان نمی‌نمایند و به نظر می‌رسد همان‌طور که تکلیف ما لایطاق به موجب آیه شریفه بر انسان بار نمی‌شود و بر فرض اگر تکلیف ما لایطاق باشد و در اثر آن انسان دچار خطا و اشتباهی در مفاد تکلیف شود، قابلیت مواخذه را نداشته و عمل انجام شده نیز مجزی باشد. حال می‌گوییم در صورت حدوث خطا و اشتباه در حکم ناشی از عدم علم و نسیان مضبوط در حدیث رفع نیز قاضی ماخوذ نبوده و عمل انجام شده و یا رأی صادره هرچند به واقع اصابت ننماید، اما از اجزاء برخوردار می‌باشد و با این کیفیت حدیث رفع دلالت بر قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی می‌نماید.

یکی دیگر از احادیث که دلالت بر عدم استیناف و عدم جواز رجوع قاضی از حکم خود می‌نماید، خبر ابن ابی یعفور است: «رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا رَضِيَ صَاحِبُ الْحَقِّ بِيَمِينِ الْمُنْكَرِ لِحَقِّهِ فَاسْتَحْلَفَهُ فَحَلَفَ أَنْ لَا حَقَّ حَقُّ لَهٗ قَبْلَهُ ذَهَبَ الْيَمِينِ بِحَقِّ الْمُدْعَى، وَ دَعْوَى لَهُ، قُلْتُ: وَ أَنْ كَانَتْ لَهُ بَيْنَهُ عَادِلَةٌ؟ قَالَ نَعَمْ وَ أَنْ أَقَامَ بَعْدَ مَا اسْتَحْلَفَهُ بِاللَّهِ خَمْسِينَ قَسَامَةً مَا كَانَ لَهُ حَقٌّ وَ فَإِنَّ الْيَمِينَ قَدْ أَبْطَلَتْ كُلَّ مَا ادْعَاهُ قَبْلَهُ مِمَّا قَدْ اسْتَحْلَفَهُ عَلَيْهِ» (ابن بابویه، ۱۳۶۸، ص ۷۸، ح ۳۳۴۰)، «عبدالله ابن ابی یعفور از امام صادق (ع) روایت کرده که اگر صاحب حق به سوگند منکر راضی شد و منکر قسم یاد کرد که وی بر او حقی ندارد، این سوگند حق مدعی را باطل می‌کند و دیگر نمی‌تواند مطالبه حق نماید. گوید پرسیدم اگر دارای بینه عادل (شاهد عادل) بود چطور؟ فرمود: آری، اگر پس از آن که او را قسم داد و مدعی علیه قسم یاد کرد که فلانی حقی بر من ندارد، جماعت بسیاری قسم خوردند و یا شهادت دهند که وی حق دارد، دیگر حق مطالبه ساقط شده و همان قسم دادن اول حق ادعایش را باطل ساخته است».

شرح جریان به این صورت است که در صورتی که مدعی حاضر شود که مدعی علیه سوگند به برائت ذمه خود یاد کند و سوگند بخورد، چند فایده بر این قسم مترتب می‌شود:

۱. خصومت و دعوی دیگر محل ندارد، اما ذمه طرف اگر واقعاً بدهکار باشد، بری نخواهد شد، بلکه واجب است خود را به هر صورت از بدهی خلاص نماید.

۲. اگر مدعی بینه ندارد، حق او به گردن مدعی علیه تا قیامت باقی است، اما نمی‌تواند مطالبه نماید و یا از اموالش تقاضا کند و یا محاکمه را در جای دیگر از سر گیرد و اگر چنین کند ادعایش قابل رسیدگی در محاکمه نیست، اما اگر پس از تحلیف و سوگند دادن طرف مقابل، اقامه بینه در مورد دعوایش کند، مسئله اختلافی است. مشهور گویند در این صورت هم دعوایش قابل رسیدگی نیست، چون یا باید از ابتدا به قسم دادن طرف حاضر نمی‌شد و اگر شد، به دست خود حق خویش را ضایع کرده است. چنان‌که از پاره‌ای روایات استفاده می‌شود و البته بعضی از فقها هم مانند شیخ مفید گفته‌اند در صورت پیدا کردن بینه می‌تواند دعوی را از سر گیرد و حق او باقی است (همان، ص ۸۳؛ کاتوزیان، ۱۳۴۴، ص ۳۱۹). مسلماً در فرض اول و بنابر نظر مشهور، سوگند مدعی علیه مسقط تجدید محاکمه بوده و به نوعی بر قاعده عدم جواز رجوع قاضی از حکم دلالت می‌کند، ولی نظریه دوم که به شیخ مفید و تعدادی از فقها نسبت داده شده است با کشف بینه و شاهد بعد از سوگند مدعی علیه، دعوی مدعی در محکمه پذیرفته می‌شود و این نظریه هم بر قاعده عدم جواز رجوع دلالت دارد، لکن با توسل به استثنائات و دعوا در قالب اعاده دادرسی یا اعاده تراغ استماع می‌شود.

حدیث دیگر خبر عبدالله بن وضاح است که صراحتاً دلالت بر حاکمیت قاعده عدم جواز رجوع از حکم می‌نماید: «فی الکافی و التهذیب عن عبدالله بن وضاح قال: کانَ بَیْنِی وَ بَیْنَ رَجُلٍ مِنَ الْیَهُودِ مَعَامَلَةٌ فَخَانَنِي بِالْفِ دَرْهَمٍ فَقَدَّمْتُهُ إِلَى الْوَالِي فَاحْلَفْتَهُ فَحَلَفَ فَوَقَعَ لِي بَعْدَ ذَلِكَ عِنْدِي اِرْبَاحٌ دَرَاهِمٌ كَثِيرَةٌ فَارْتَدَّ اَنْ اِقْبَضَ الْاَلْفَ دَرْهَمَ التِّي كَلَنْتُ لِي عِنْدِي وَ اِحْلَفَ عَلَيْهَا فَكَتَبْتُ اِلَى اَبِي الْحَسَنِ (ع) فَاخْبَرْتَهُ: اِنِّي قَدْ اِحْلَفْتَهُ فَحَلَفَ وَ قَدْ وَقَعَ لِي عِنْدِي مَالٌ فَانْ اَمْرَتْنِي اَنْ اَخْذَ مِنْهُ الْاَلْفَ دَرْهَمَ التِّي حَلَفَ عَلَيْهَا فَعَلْتُ فَكَتَبْتُ: لَا تَاخُذْ مِنْهُ شَيْئًا اِنْ كَانَ ظَلَمَكَ فَلَا تَظْلَمْهُ وَ لَوْ لَا اَنَّكَ رَضِيْتَ بِيَمِينِهِ فَحَلَفْتَهُ لِامْرَتِكَ اَنْ تَاخُذَ مِنْ تَحْتِ يَدِكَ وَ لَكِنَّكَ رَضِيْتَ بِيَمِينِهِ لَقَدْ فُلِمَ اَخْذَ مِنْهُ شَيْئًا» (کلبینی، ۱۳۸۹، ص ۴۳۰، ح ۱۴).

### ۶-۳- اجماع

یکی دیگر از دلایل و ادله شرعیه بر اثبات قاعده عدم جواز رجوع از حکم اجماع است. در تعریف اجماع گفته شده: «اجماع اتفاق نظر همه یا تعداد قبل توجهی از فقها بر حکمی شرعی در جایی که دلیلی از کتاب، سنت و عقل وجود

نداشته باشد، به گونه‌ای که این اتفاق نظر کاشف از رأی و نظر معصوم (ع) باشد» (دانش پژوه، ۱۳۹۲، ص ۱۶۵). برای تحقق اجماع، وجود دو عنصر لازم است: ۱. عدم حکم در منابع اصلی از جمله قرآن، سنت و عقل، ۲. کاشفیت اجماع از قول و نظر معصوم. هرگاه این دو موجود نباشد، اجماع محقق نشده است.

بحث این است که چگونه اجماع بر قاعده عدم جواز رجوع از حکم دلالت دارد و آیا دلالت اجماع از طریق اجماع محصل قطعی یا منقول یا مستند است؟ استدلال در وجود قاعده مذکور با خبر مستفیض مبنی بر اجماع منقول است که نراقی در کتاب *مستند الشیعه* خود از قول بعضی از فقها بیان کرده و عدم جواز رجوع از حکم و امکان نقض آن را مبتنی بر امر اجماعی می‌داند. دلیل آن را قول معصوم از جمله مقبوله عمر بن حنظله، خبر عبدالله بن ابی یعفر و قول پیامبر (ص) دانسته‌اند. البته صاحب جواهر روایت مقبوله عمر بن حنظله را نیز در کتاب خود آورده است و اشعار داشته که برخی از فقها معتقدند که طریق این خبر ضعیف می‌باشد، زیرا در سلسله سند آن داوود بن حصین قرار دارد، لکن چون اصحاب به مضمون روایت عمل کرده‌اند از شهرت برخوردار می‌باشد. لذا، عمل فقهای مشهور امامیه به روایت ضعیف السند سبب انجبار ضعف سند و موجب شهرت آن روایت می‌گردد. هرچند برخی از فقها چون موسوی خویی معتقدند که به هیچ وجه عمل مشهور فقهای امامیه به روایت ضعیف السند سبب شهرت آن و انجبار ضعف سند حدیث نیست (موسوی خویی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۸۷، ۹۵).

علاوه بر آن فقها به روایت پیامبر اکرم (ص) مبنی بر اینکه قسم منکر ادعای مدعی را ولو با ارائه بینه در مرحله بعد از صدور حکم از بین می‌برد «... ذَهَبَتِ الْيَمِينُ بِدَعْوَى الْمُدْعَى وَ لَا دَعْوَى لَهُ ...» عمل کرده و بعضی از فقها بر عمل به این روایت ادعای اجماع نموده‌اند (حیسی، ۱۳۸۴، ص ۵۸ - ۶۸). عمیدی در کتاب *قواعد الفصول* دعوی اجماع امامیه را بر این نظر که قاضی حق ندارد از حکمی که داده رجوع کند اقامه کرده و فتاوی مراجع و مجتهدین نیز این نظر را تقویت کرده و ریشه اجماع در احادیث و روایات یاد شده می‌باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۳، ص ۷۲۰).

#### ۶-۴- عقل

یکی دیگر از منابع و ادله شرعی ثبوت قاعده عدم جواز رجوع از حکم، عقل است. عقل براساس حدیث شریف «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع و کل ما حکم به الشرع حکم به العقل»، ارشاد به شرع و بالعکس دارد. لذا، کارکرد عقل در منابع فقهی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این کارکرد به دو صورت تجلی پیدا می‌کند، گاهی عقل مستقلاً و فارغ از دستور شرع فرمان می‌دهد، مثل امر به حفظ امانت و ایفاء به عهود و آن‌ها را واجب می‌شمارد که در اصطلاح اصول فقه به این نوع از کارکرد عقل مستقلات عقلیه گفته می‌شود، اما گاهی کارکرد عقل به صورت کمک و مساعدت به شرع است و حکم شرعی را جنبه عقلی می‌دهد، مانند اینکه انجام مقدمات کاری که شرعاً واجب است، ولی در باب مقدمات حکم شرعی نیست، از باب حکم عقل مقدمات هم لازم و واجب می‌باشد. برای مثال برای انجام فریضه حج اخذ گذرنامه واجب و لازم است. اینجا کارکرد عقل به صورت ملازمات عقلیه جلوه می‌کند.

اکنون بحث این است برای اثبات قاعده عدم جواز رجوع از حکم باید از کارکرد عقل به عنوان مستقلات عقلیه استفاده کرد یا به عنوان ملازمات عقلیه؟ آنچه مسلم است اینکه بگوئیم لازمه ثبات آرای محاکم، ممانعت از هرج و مرج قضایی، جلوگیری از اطاله دادرسی و توالی فاسده اختلال در نهاد عدلیه، عقلاً با عدم دخالت و تغییر حکم توسط قاضی محکمه پس از فراغت از صدور رأی ملازمه دارد. لذا، به حکم تلازم عقل و شرع و اینکه عدم جواز رجوع از حکم مقدمه‌ای برای احقاق حق، ثبات احکام، عدم هرج و مرج در معایش بندگان، مقدمه‌ای برای وجوب اجرا و تنفیذ رأی و احقاق حق و فصل خصومت است. پس، عقلاً قبیح است حاکم محکمه پس از فراغت از صدور رأی مجدداً آن را تغییر دهد و رأی

جدیدی صادر کند. قائل شدن به جواز رجوع از حکم و نقض آن، موجب تحقق حرمت رد حکم و نقض است؛ چرا که جواز نقض مستلزم جواز نقض بعدی به جهت رجوع بعدی از حکم می‌شود که موجبات تسلسل در نقضات متعدد متعاقب رجوعات مکرر از حکم شده و این امر سبب فوت مصلحت نصب حاکم، ایجاد اختلال در نظام جامعه و عدم فصل خصومات و مشاجرات است (رشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۲۵۲؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۰۸ق، ص ۲۶۳).

## ۷- نتیجه‌گیری

با توجه به اینکه قاعده فراغ دادرس (عدم جواز رجوع از حکم قضایی) یکی از قواعد حقوق اساسی و عمومی در روابط قضات عدلیه و اصحاب دعوا می‌باشد و خاستگاه آن از نظر حقوقی، اصول کلی حقوقی رومی است، با مطالعه و پژوهش‌های دقیق در منابع فقه و حقوق اسلامی اعم از فقه امامیه و اهل سنت به این نتیجه می‌رسیم که این قاعده در فقه اسلامی هم وجود داشته، لکن تاکنون مبادرت به قاعده‌سازی در این خصوص نشده است و با تفحص در مسائل فقه اسلامی تنها موضوعی که قابل انطباق با این قاعده رومی می‌باشد، قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی است که به موجب آن هرگاه قاضی شرع و یا قاضی مجتهد اعم از مطلق و یا متجزی و یا قاضی مأذون از قبل ولی فقیه از صدور حکم اعم از ماهوی و یا شکلی فراغت حاصل نمود، حق رجوع مجدد به آن و ابطال و یا اصلاح آن را ندارد، مگر در مواردی که نصوص و متون شرعی اجازه داده باشد. این قاعده، فقهی بوده و جزء قواعد فقه سیاسی و حکومتی می‌باشد و مبنای فقهی آن آیات، روایات، اجماع، سیره و بنای عقلا و عقل است.

## منابع

- قرآن کریم (ترجمه و تفسیر مختصر فارسی). سیدهاشم رسولی محلاتی. مشهد: انتشارات به نشر، ۱۳۹۲، چاپ دوم.
- ابن بابویه، شیخ صدوق (۱۳۶۸). *من لایحضره الفقیه*. ترجمه و شرح علی اکبر غفاری. تهران: نشر صدوق، ج ۴.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۶۳). *دائرة المعارف علوم اسلامی (قضایی)*. تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ دوم، ج ۱.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). *تسنیم*. قم: نشر اسراء، ج ۱.
- حبیبی، محمداسحاق (۱۳۸۴). *اعتبار امر قضاوت شده*. معرفت، شماره ۹۳.
- دانش پژوه، مصطفی (۱۳۹۲). *مقدمه علم حقوق*. تهران: انتشارات سمت، چاپ دهم.
- رشتی، میرزا حبیب‌الله (۱۴۰۱ق). *کتاب القضاء*. تحقیق السید احمد الحسینی. قم: انتشارات دارالقرآن الکریم، ج ۲.
- قمی، علی ابن ابراهیم (۱۳۸۸). *تفسیر قمی*. ترجمه جابر رضوانی. قم: انتشارات نبی الزهراء، ج ۱.
- کاتوزیان، امیرناصر (۱۳۴۴). *اعتبار قضیه محکوم‌بها در امور مدنی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کریمی، حسین (۱۳۶۱). *حدود الهی*. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی، دانشگاه صنعتی شریف، ج ۱.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۹). *اصول کافی*. ترجمه و شرح فارسی محمدباقر کمره‌ای. تهران: انتشارات اسوه، چاپ نهم.
- متین دفتری، احمد (۱۳۴۲). *آیین دادرسی مدنی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ج ۲.
- محمدی ری شهری، محمد (۱۳۶۳). *سیستم قضایی اسلامی*. قم: انتشارات ماهنامه پاسدار اسلام.
- مرتضوی لنگرودی، سید محمدحسن (۱۴۱۲ق). *الدرر النضید فی الاجتهاد و الاحتیاط و التقلید*. قم: انتشارات موسسه اسماعیلیان.
- موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم (۱۴۰۸ق). *فقه القضاء*. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- موسوی خوئی، سید ابوالقاسم (۱۳۹۶). *مبانی تکمله المنهاج*. قم: المطبعة العلمیه، چاپ دوم، ج ۲.